

کاوش نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه

سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۹۶ هـ ش / ۱۴۳۹ هـ ق / ۲۰۱۷ م، صص ۱۲۱-۱۴۱

بررسی تطبیقی جلوه‌های رمانتیک در شعر گلچین گیلانی و عبدالمعطی حجازی^۱

مجید محمدی^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

روژین نادری^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

چکیده

به کارگیری برخی از اصول رمانتیسیم یکی از وجوه مشترک شعری دو شاعر برجسته ایران و مصر، مجدالدین میرفخرایی ملقب به «گلچین گیلانی» و عبدالمعطی حجازی است. گلچین و حجازی از جمله شاعرانی هستند که با نگاهی رمانتیکی و با توجه به شرایط فردی و اجتماعی زمانه خود و با تلاش برای گریز از آن، بخش عمده شعرشان را آمیخته با غصه، حسرت و دل‌تنگی برای گذشته نموده‌اند؛ لذا اشعار آن‌ها دارای لطیف‌ترین درون‌مایه‌ها و مفاهیم رمانتیکی است. گرایش به عاطفه و احساسات عمیق، همراه با نوعی اندوه و درد رمانتیکی از مهم‌ترین ابعاد مورد توجه در گستره اندیشه‌های مطرح در سروده‌های دو شاعر است. همدلی و یگانگی با طبیعت، بازگشت به دوران بدوی و معصومیت کودکی، روستاستایی، نوستالژی و حسرت بر ایام گذشته، رؤیا، ناامیدی، غم و اندوه و عشق و شادی که از مهم‌ترین مشخصات جنبش رمانتیسیم است، به فراوانی در آثار این دو شاعر مشاهده می‌شود. دستاورد علمی این پژوهش نشانگر این مطلب است که مجموعه عوامل یادشده پیرامون مبانی مکتب رمانتیک به صورتی بارز در آثار این دو شاعر بازتاب یافته است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، رمانتیسیم، ادبیات معاصر، گلچین گیلانی، عبدالمعطی حجازی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۸/۲۵

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۲۸

۲. رایانامه نویسنده مسئول: Majid.m114@yahoo.com

۳. رایانامه: naderirojeen@yahoo.com

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

در میان مکاتب ادبی جهان، هیچ کدام به اندازه رمانتیسم، پر دامنه، پیچیده، مرموز، معمایی حل ناشدنی و بن بست هزار لایه نبوده است؛ چرا که رمانتیسم محلّ تلاقی تضادهاست. «رمانتیسم در عین حال (به تناوب) انقلابی و ضدّ انقلابی، جهانی و ملّی، واقع گرا و خیال پرور، بازگشت گرا و آرمان گرا، دمکراتیک و اشرافی، جمهوری خواه و سلطنت طلب، سرخ و سفید و عرفانی و حسّی است. این تضادها، نه تنها در بطن هنر رمانتیک به طور کلی نهفته است؛ بلکه اغلب در زندگی و آثار یک نویسنده و حتی یک متن نیز وجود دارد.» (سه‌یر^۱، ۱۳۸۳: ۱۲۱) ساده‌ترین برداشتی که از کلمه رمانتیسم به ذهن خطور می‌کند و در واقع شالوده آن را بنا می‌نهد، عبارت است از «بحران»؛ یعنی «انسان رمانتیک یا به عبارت دیگر هنرمند رمانتیک، کسی است که در میان فضای بحرانی در حال تعلیق و دست و پا زدن است. بحرانی که سرخوردگی از وعده‌های برآورده نشده، آن را به بار آورده است. بالطبع چنین فردی به گذشته‌ها، سرزمین‌های دور دست، رؤیا، تخیل، فردیت، حزن و ناامیدی، مرگ، وحشت و کابوس پناه می‌برد و ارزش‌های والای انسانی و آرمانی را که به سبب تحولات اجتماعی بیگانه شده‌اند، در چنین دنیاهایی می‌جوید» (خاکپور و اکرمی، ۱۳۸۹: ۲۲۶).

بدون شک «جنبش رمانتیسم در آلمان آغاز شد و خاستگاه واقعی آن آلمان بود» (برلین^۲، ۱۳۸۵: ۲۱۱)؛ اما از مرزهای آلمان فراتر رفت و در هر کشوری که نوعی نارضایتی اجتماعی وجود داشت، رخنه کرد. به ویژه کشورهایی که زیر چکمه مثنی برگزیدگان خشن و سرکوبگر یا مردانی بی کفایت بودند. ایران و جهان عرب نیز این جریان ادبی را به خود دیدند و شاعران بسیاری تحت تأثیر این مکتب، شعر و نوشته‌های خود را به سمت و سوی مضامین و اندیشه‌های این مکتب سوق دادند. «شرایط اجتماعی حاکم بر دوران مشروطیت، سرآغاز شکل‌گیری شعر جدید فارسی و آشنایی ادبای ایرانی با نهضت رمانتیسم اروپایی است. آشنایی با نهضت رمانتیسم اروپایی، در دوره مشروطه، تحت تأثیر عوامل گوناگونی از جمله ترجمه آثار علمی و ادبی غرب بوده است. اولین و مهم‌ترین شعر این عصر که پاره‌ای از مضامین رمانتیک در آن به کار رفته، مسمط معروف «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» از علی‌اکبر دهخدا (۱۲۵۸-۱۳۳۴) است؛ اما رمانتیسم در این دوره بیشتر صبغه اجتماعی داشت که ناسیونالیسم، ستایش آرمان‌های انقلاب و تجلیل از آرمان‌های انقلاب و مجاهدان مشروطه ارکان آن را تشکیل می‌دهند» (خاکپور و اکرمی، ۱۳۸۹: ۲۳۰)؛ اما

1. Shier
2. Berlin

رمانتیسم به معنای واقعی، با «افسانه» نیما و کارهای او در ایران پا گرفت؛ «نمونه‌های والای رمانتیسم فردی و متعادل و اخلاق‌گرا و بیشتر متکی بر عنصر تخیل و طبیعت‌گرایی را می‌توان در کارهای اوّلیه نیما به‌ویژه «افسانه» و بعد از نیما در منظومه‌های بلند شهریار، دید» (همان: ۲۳۲). در جهان عرب نیز، مکتب رمانتیسم به طور گسترده‌ای در تار و پود شعر و ادب عربی نفوذ کرد. عدّه‌ای «جبران خلیل جبران» را پیشوای این مکتب در ادب عربی دانسته‌اند (ر.ک: الحاوی، ۱۹۸۴: ۱۶)؛ ولی برخی خلیل مطران را دارای سهم بیشتری می‌دانند (ر.ک: ترحینی، ۱۹۹۵: ۳۴). مطران در رمانتیسم خود به اصالت شرقی پایبند بود (ر.ک: الجیده، ۱۹۸۰: ۱۹۸). مفاهیم و مضامین رمانتیک در میان شاعران مهجر و شاعران مقیم کشورهای عربی تا حدودی متفاوت است. شاعران مهجر، نقش بسیار مهمی در انتشار گرایش‌های رمانتیکی داشتند و بر معاصران خود در این زمینه، تأثیر فراوانی نهادند.

گلچین گیلانی^(۱) و عبدالمعطی حجازی^(۲) از جمله شاعران برجسته مکتب رمانتیسم ادبیات معاصر فارسی و عربی هستند. این دو شاعر که در فاصله زمانی بیست و پنج ساله از یکدیگر می‌زیستند، تحت تأثیر حوادث و مسائل فردی و اجتماعی زمانه خود، بخش عمده شعرشان را با مضامینی چون همدلی و آمیختگی با طبیعت، بازگشت به دوران معصومیت کودکی، روستاستایی و حسرت بر ایام گذشته، نوستالژی وطن، توصیف فضاها، امید و ناامیدی و شادی و غم آمیخته‌اند؛ بازگشت به دامن طبیعت و هم‌نوایی با آن، روستاستایی، آزرده‌گی از محیط و زمان فعلی و گریز به بازآوری خاطرات خوش گذشته و شوق بازگشت به دوران کودکی، رویکرد عاطفی به معشوق، شوق به وطن و احساس غم و تنهایی، مهم‌ترین انگیزه این دو سراینده شد تا شعر خود را به سمت و سوی غربت‌زدگی، حسرت و دل‌تنگی سوق دهند و از این اصول به عنوان مضمون و اندیشه شعری پیروی نمایند. این نوع نگرش به طبیعت و گذشته، شعر این دو سراینده را به هم نزدیک ساخته است. تعلق و علاقه آن‌ها به جریان ادبی رمانتیک موجب شده است آثارشان از لحاظ محتوا، مضمون و سبک، دارای نقاط مشترک قابل تأملی باشد. نظر به اینکه برجسته‌ترین ویژگی مشترک سروده‌های معطی الحجازی و گلچین، عاطفی بودن درون‌مایه‌های اشعار آن‌ها است، لذا در ادامه به نمودهای آن در قالب چهار محور اساسی «عشق به وطن، عشق به یادها و خاطرات ایام کودکی، عشق به معشوق و امید و ناامیدی» پرداخته می‌شود.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

آثار ادبی فارسی و عربی نیز همپای دیگر شاخه‌های ادبیات زنده جهان، پیوسته در حال تغییر و تحول و تأثیر و تأثر است؛ در این فرایند، مفاهیم و آموزه‌های مکتب رمانتیسم غرب نیز توانست در ادبیات و ایران و

مصر تأثیر گذارد و پیروانی برای خود بیابد؛ پیروانی که توانستند سهم مهمی از نفوذ اندیشه‌های این مکتب در نسل معاصر داشته باشند. در این میان، حجازی و گلچین گیلانی، از جمله شاعران رمانتیست ایران و مصر بودند که با توانایی و هنرمندی نمونه‌های زیبایی از آثار رمانتیکی را از خود به یادگار گذاشتند. از این رو، نگارندگان با توجه به جایگاه شاعران به لحاظ دقت نظر ادیبانه از یک سو و متأثر بودن از مکتب رمانتیک و وجوه مشابه این اندیشه شعری در اشعار آنها از دیگر سوی، درصدد نگارش مقاله حاضر برآمدند، تا ضمن معرفی آثار رمانتیک دو شاعر، اشتراکات فرهنگی بین دو شاعر ایرانی و مصری را بنمایانند؛ زیرا، ادبیات هر ملت، روح آن ملت و مظهر زنده ذوق و احساسات و عواطف و آینه زندگی مردم روزگارش است که اشعار گلچین گیلانی و حجازی انعکاس صادقانه‌ای از این عواطف و شور و شوق‌های هنرمندانه است.

۱-۳. پرسش پژوهش

- بازتاب مؤلفه‌های رمانتیسم در آثار این دو شاعر چگونه است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

در حوزه بررسی شخصیتی و شعری گلچین گیلانی و عبدالمعطی حجازی پژوهش‌هایی چند صورت گرفته است؛ از جمله: کتاب گیلان، اثر جمعی از نویسندگان؛ در این کتاب به شرح حال مشاهیر و بزرگان گیلانی عرصه هنر و بررسی آثار آن‌ها پرداخته شده است که گلچین گیلانی نیز یکی از آن‌ها است. مقاله «راز توفیق شعر باران» نوشته شکیب و دهقانیان (۱۳۹۰: ۶۱-۷۶)؛ این مقاله با تکیه بر نظریه ساخت‌گرایی و فرمالیسم به بررسی محتوایی شعر «باران» گلچین پرداخته است. مقاله «گلچین گیلانی در قلمرو زندگی و شعر» اثر عابدی (۱۳۷۱: ۴-۵). مقاله «تناص الدینی فی اشعار عبدالمعطی حجازی» نوشته سیفی و خسروی (۱۴۳۵: ۹۷-۱۱۹). «دلالت‌های نمادین رنگ سبز در شعر عبدالمعطی حجازی» اثر سیفی و انصاری (۱۳۸۹: ۴۹-۷۱) و مقاله «بررسی تطبیقی «شهرگریزی» و «بدوی‌گرایی» در شعر سهراب سپهری و عبدالمعطی حجازی» نوشته حیدریان شهری (۱۳۹۱: ۳۹-۶۲)؛ اما تا کنون مقاله‌ای که به بررسی تطبیقی اشعار این دو شاعر روستازاده رمانتیک پردازد یافت نشده است؛ لذا پژوهش حاضر، با نگاهی تحلیلی و با تکیه بر محورهای مکتب رمانتیک به تطبیق اشعار گلچین گیلانی و عبدالمعطی حجازی پرداخته است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

این جستار با مطالعه توصیفی - تحلیلی و با رویکردی تطبیقی به بررسی و مقایسه نمود این اندیشه شعری - رمانتیک - در اشعار دو شاعر پرداخته است؛ هرچند گاه نمی‌توان با تکیه بر پژوهشی تطبیقی، رد پای تأثیر

و تأثر دو فرهنگ یاد شده (فارسی و عربی) را به صورت مستقیم مشخص کرد، اما به دلیل نزدیکی مرزهای جغرافیایی و فرهنگی، افکار مشترک و مهم‌تر از آن، نحوه نگارش مشابه به مسائل، در آثار هنرمندان و روشنفکران این دو قوم مضامین مشترکی دیده می‌شود. به واقع می‌توان گفت: «ادبیات تطبیقی رسالت تعیین مشترکات ادبی و فرهنگی را برعهده دارد؛ و این بدین معنا است که نیاز نیست صرفاً به تأثیر یک شاعر یا نویسنده بر آثار دیگری پرداخته شود، بلکه نمودهای فرهنگی مشترک نیز در حوزه ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد» (دهقانیان و میرقادری، ۱۳۹۰: ۱۴۳). در این راستا، جهت تبیین مؤلفه‌های رمانتیک و افکار مشترک در اشعار شاعران مورد پژوهش، کتاب‌ها، نشریات و مقالاتی که به نوعی با موضوع این تحقیق پیوند دارند، به منظور پیشبرد پژوهش و بارور ساختن آن، مورد استفاده قرار گرفته‌اند.



۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. طبیعت‌گرایی و روستاستایی

«ذهن شاعر که از محسوسات مختلف تلفیق و تألیفی به عمل می‌آورد و در ادای معانی از آن‌ها مدد می‌جوید، تحت تأثیر محیط و مشهودات خویش است» (یوسفی، ۱۳۶۴: ۹). «گلچین گیلانی» و «حجازی» سال‌های ابتدایی زندگی خویش را که سال‌های شکل‌گیری شخصیت است، در روستا سپری کردند؛ از این‌رو، همواره در اشعار خود، در غربت، به آن اقلیم‌ها توجه داشته‌اند. «بنیاد اشعار روستایی مرتبط است با علاقه‌ای جذبه‌آمیز به طبیعت و ادراکی رمانتیک از مردم عادی و احساس اشتیاق نسبت به چیزهای دورافتاده و غریب» (دستغیب، ۱۳۸۵: ۱۳۴)؛ بنابراین، می‌توان گفت: «شاعرانی همچون حجازی که از روستا به شهر مهاجرت کردند و بعد از سکونت در شهر، به آنجا عادت کرده و بیشتر آن‌ها روستا را فراموش کردند و در شلوغی شهر همچون موجی در دریای خروشان گم شدند؛ اما تأثیر روستا همچنان در ضمیر ناخودآگاه آن‌ها باقی ماند و هیچ‌گاه زندگی در شلوغی‌های شهر نتوانست تأثیر آن را از بین ببرد؛

بلکه سکونت در شهر بر تأثیرپذیری آن‌ها از روستا افزود که نمود این تأثیر، در کلمات و اشعار آن‌ها نمودار گشت و بدین ترتیب، بهار در روستا از نگاه این شاعران، همیشگی است و آن را پایانی نیست» (فهمی، ۱۹۸۱: ۲۱۴-۲۱۵). ستایش روستا به عنوان زادگاه نخستین دو شاعر، در دو قالب احساس دل‌تنگی برای وطن و مرور خاطرات گذشته تجلی یافته است:

۲-۱-۱. حسّ دل‌تنگی برای وطن

دوری از زادگاه و وطن اصلی، سبب احساس دل‌تنگی و غربت در انسان می‌گردد. «احساس غربت یک حالت هیجانی، انگیزشی و شناختی پیچیده است که حاکی از غمگینی، تمایل به بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر دربارهٔ خانه است و واکنش‌هایی دربارهٔ جدایی افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را نیز دربر می‌گیرد» (پروینی و اسماعیلی، ۱۳۹۰: ۴۶). در این میان، «آزردگی از محیط و زمان موجود، فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر جغرافیایی و واقعی یا سفر بر بال خیال، از مشخصات آثار رمانتیک است» (سیدحسینی، ۱۳۷۶: ۱۸۱). «از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در ایجاد حالت نوستالژی در شاعر یا نویسنده، مسائل سیاسی، اجتماعی، مشکلات فردی، ویژگی‌های روحی و روانی و... است» (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۵). از بن‌مایه‌های شعر گلچین و حجازی نیز، عشق به میهن و زادگاه خویش است. این دو سراینده که در عنوان جوانی ترک زادگاه کردند، به سبب اوضاع نابسامان محیط و زمانی که در آن می‌زیستند، به شدت تحت تأثیر حسّ نوستالژی قرار گرفتند؛ تا آنجا که در بیشتر اشعارشان ردّ پای روستا، طبیعت و روزهای خوشی که در آنجا سپری کردند، به چشم می‌خورد.

گلچین گیلانی که در سن بیست و سه سالگی، ایران را ترک گفت و راهی اروپا شد، از همان روزهای نخستین جوانی، طعم تلخ غربت را چشید و اوضاع نامطلوب سیاسی و مسائل ناگوار زندگی شخصی بر غم غربت وی افزود. جنگ جهانی دوم و اوضاع سیاسی نابسامان مردم آن‌زمان و مشکلات شخصی گلچین، همچون هم‌نشینی با زنی که همدل خوبی در روزهای سخت دوری از وطن نبود، از عوامل برانگیزاننده حسّ نوستالژی در این شاعر است؛ لذا، وی برای گریز از شرایط موجود به روستایی پناه می‌جست که روزی برای او منبع آرامش و تسکین روح بود. «تأثیر محیط گیلان، به اشعار گلچین طراوت خاصی بخشیده است که با شعر بسیاری از دیگر سراینده‌گان فرق دارد؛ برخی شعرهای گلچین را که می‌خوانیم مثل این است که در جنگل‌ها و نواحی ساحلی دریای مازندران به سیر و گردش سرگرم هستیم. وصف طبیعت در شعر او رنگی محلی و اصیل پیدا کرده است» (یوسفی، ۱۳۷۹: ۵۳۴). شعر «باران» از معروف‌ترین آثار او، نمونه‌ای خوب از این رنگ محلی و اصیل است که در آن به یاد زادگاه خویش به

خلق تصاویر برگرفته از طبیعت آن می‌پردازد:

«باز باران/ با ترانه/ با گهرهای فراوان/ می خورد بر بام خانه/ من به پشت شیشه تنها/ ایستاده/ در گذرها/ رودها راه افتاده/.../ تبوی جنگل، تازه و تر/ همچو می مستی دهنده/ بر درختان می زدی پر/ هر کجا زیبا پرنده» (گلچین گیلانی، ۱۳۸۹: ۲۰۸-۲۱۵).

تصاویر اشعارش در مجموعه‌های «نهفته» و «مهر و کین» همگی برگرفته از محیطی است که در آن رشد و نمو یافته است:

«سبزه انگلستان هر دم/ یاد تو اندازم بهشت دل آرا/ آری، مانند توست اینجا خرم/ آری، مانند توست اینجا زیبا» (همان: ۲۲۰).

و در شعری دیگر به یاد میهن و نوروز چنین می‌سراید:

«برخیز! می زن تو ز جامی که زرین گشته ز خورشید/ لب زن تو ز جامی که بر آن لب زده جمشید/ خوش باش در این میهن دیرینه نوگشته پیروز/ می نوش به نوروز، به نوروز، به نوروز» (همان: ۲۴۴).
«به یاد تو ای میهن دوردست/ به نوروز هستیم بی‌باده، مست/ که یاد تو مستی به ما می‌دهد/ می ناب هستی به ما می‌دهد» (همان: ۳۶۱).

او حتی برای بیان عواطف و مضامینی نظیر مرگ و زندگی به طبیعت روستایش پناه برده است:

«چین‌های نازک هر برگ/ کشمکش‌های زندگانی و مرگ/ سرگذشت «خوش آمد» و «بدرود»/ خنده و اشک و ناله جان‌سوز/ داستان‌های دلکش دیروز/ یادگار گذشته نابود» (همان: ۲۳۱).

و در شعری دیگر تصمیمش را برای بازگشت بیان می‌کند:

«یک روز دوباره خانه خواهم رفت/ در خواهم زد چو مرد بیگانه/ خواهی پرسید: کیست پشت در؟/ خواهم پرسید: کیست در خانه؟/ آری یک روز خانه خواهم رفت/ در خواهم زد چو مرد دیوانه/.../ یک روز دوباره خانه خواهم رفت» (همان: ۱۰۳-۱۰۴).

افسوس که مرگ نابهنگام فرصت بازگشت را از او گرفت.

«حجازی تا سن شانزده سالگی در روستا بود و در همین سن اولین برخورد تلخ خود با شهر «قاهره»، یعنی پیچیدگی زندگی و احساس تنهایی و غربت را تجربه کرد» (ابوحاقه، ۱۹۷۹: ۶۱۷). او که برهه‌ای از عمر خود را دور از وطن گذرانیده، اغلب شعرش رنگ و بوی دوری از سرزمین گرفته است. «او دیرزمانی از بهترین سال‌های زندگی‌اش را در غربت به سر آورد و هرچند بسان خیزابه‌ای در فراسوی دریای خروشان شهر ناپدید گردید، یاد روستا همچنان در روان ناخودآگاهش جاری بود» (فهمی، ۱۹۸۱: ۲۱۴). دوری از

زادگاه و زندگی در تنهایی و غربت و در شلوغی شهر، سبب شهرگریزی و میل به روستا در او شده است؛ لذا، احساس غربت و اندوه به دلیل از میان رفتن گذرگاه روستا، ستایش روستا به عنوان زادگاه نخستین و رفتن به روستا و یادآوری روزهای خوش و ناخوش آن روزها، در قالب سفری خیالی، صبغه غالب اشعار حجازی است. «روستا در اشعار او رمز پاکی و بی‌گناهی است» (حمود، ۲۰۰۶: ۴۲). وصف روستا، زیبایی و سرسبزی و غروب و زمستان و پاکی مردمان روستا از جمله وصف‌هایی است که حجازی در ستایش زادگاه خود به کار می‌گیرد. او در سروده‌ای در وصف روستایش چنین می‌سراید:

«باسم الکلمة/ باسم الأرض الخضراء/ باسم قرى غنيناها، باسم إنسان» (حجازی، ۱۹۸۲: ۱۱۳).

(ترجمه: به نام کلمه/ به نام زمین سبز/ به نام روستایی که بدان تغنی می‌کنم و به نام آن آواز می‌خوانم، به نام انسان.) یکی از مهم‌ترین سروده‌های حجازی «سَلَّةُ لَيْمُونٍ» است که بیانگر دلتنگی شاعر برای روستایش است. او در این شعر، کودکی را به تصویر کشیده که با سبزی از لیمو به شهر رفته است تا با فروش آن‌ها، نان به خانه آورد:

«مسكين! لا أحد يشمك يا ليمون/ والشمس تحفف طلك يا ليمون/ سلة ليمون! تحت شعاع الشمس المسنون/ وقعت فيها عيني/ فتذكرت القرية» (همان: ۱۲۷)

(ترجمه: بیچاره! لیمو! هیچ‌کس تو را بو نمی‌کشد/ و خورشید تازگی و طراوتت را می‌خشکاند ای لیمو! سبد لیمو! زیر تیغ گرمای خورشید/ چشمانم در آن سبد افتاد/ و روستا را به یاد آوردم.)

حجازی در سروده «هذه مدینتی»، نهایت دلتنگی و حسرتش را برای روستایش بیان می‌کند و خود را آواره غربت و طردشده از روستایش معرفی می‌کند:

«لقد طردت اليوم/ من غرقتي/ وصرت ضاعاً بدون اسم/ هذا أنا/ وهذه مدینتی!» (همان: ۱۲۴).

(ترجمه: امروز از اتاقم طرد شدم/ و مجهول، گم گشتم/ این منم/ و این همان شهر من است!)

در سروده دیگری با عنوان «لن تغنی» اراده‌اش را به روستا و روستاییان چنین بیان می‌کند:

«إني أحبك أيها الإنسان في الزيف البعيد/ واليك جئت، وفي فمي هذا التثيد» (همان: ۱۲۲).

(ترجمه: ای انسانی که در روستای دور هستی، تو را دوست دارم/ و به سوی تو آمدم و در دهانم این آواز است.)

حجازی در سروده «الرحلة إلى الزيف» روستا، نسیم، زمستان و غروب دلپذیر آن را فریاد می‌کشد:

«يا موطني القديم/ نسيمك الحامل قطعان الغيوم/ فيه من الغروب والشتاء والتبات/ العبق الوسنان والأحزان/ والذكريات» (همان: ۴۴۴).

(ترجمه: ای سرزمین قدیم من! نسیم تو توده‌های ابر را با خود دارد/ در آن، از غروب و زمستان و گیاه/ رایحه خوش زنی چشم فروهشته و اندوه‌ها/ و خاطرات.)

یا در شعر «أغنية أكتوبر» در قالب آوازی محزون، بازگشت به سرزمینی را آرزو می‌کند که برایش آرامش و

طراوت است، ترسیم می‌کند.

گلچین گاه خود را کودکی ده ساله می‌بیند و از شور و شوق روزهای کودکی سخن می‌گوید:
«یادم آرد روز باران/ گردش یک روز دیرین/ خوب و شیرین/ توی جنگل‌های گیلان/ کودکی ده ساله
بودم/ شاد و خرم، نرم و نازک/ چست و چابک/ از پرنده/ از خزنده/ از چرنده/ بود جنگل گرم و زنده»
(۱۳۸۹: ۲۰۹).

«من نمی‌دانم چرا/ دوست دارم از گل و بلبل بگویم/ باز راه رفته دیرین پیویم/.../ بار دیگر/ آن همه زیبایی
جان‌بخش را دربر بگیرم/ همچو مستی/ در میان تار و پود پوکِ هستی/ کودکی را/ چون نخ گمگشته‌ای/
از سر بگیرم» (همان: ۲۳۶).

و گاه از خاطرات ایام نوجوانی‌اش می‌گوید:

«ز روی تپه‌های سبز خرداد/ که آزاده می‌خواندند در باد/ شتاب پای خوش رفتار آهو/ مرا می‌برد سوی
نوجوانی/ دلم می‌زد ز مهر جاودانی/ به من لبخند می‌زد روی نیکو» (همان: ۲۶۲).

و گاهی هم آرزوهای جوانی را فریاد می‌کشد:

«یاد باد آن جوانی و مستی/ تپش دلکشِ دلِ هستی/ آرزوهای آسمانی جان/ پاکی آن امیدهای بلند»
(همان: ۲۳۲).

و در جای دیگر از حسرت ایام از دست‌رفته سخن می‌گوید:

«یار رفته/ تار رفته/ آن همه آهنگ خوش از پرده پندار رفته/ بر درخت آرزوی کهنه من خورد تیشه/.../ در
رگ من نبض حسرت تار می‌زد» (همان: ۲۵۰-۲۵۳).

حجازی برخلاف گلچین از کودکی خود به نیکی یاد نمی‌کند؛ بلکه در مجموعه‌های شعری‌اش از
کودکی روستایی، فقیر و پرکار سخن می‌گوید که همواره با مشکلات، زندگی کرده است؛ نمود واضح
این سخن را سروده «سَلَّة لیمون» آشکار می‌کند که پیشتر به آن اشاره شد:

«مسکین! لا أحد يشمک يا ليمون/ والشَّمس تُجفِّف طَلک يا ليمون/ سَلَّة ليمون! تحت شعاع الشَّمس المسنون/ وقعت
فيها عيني/ فتذكرت القرية.» (حجازی، ۱۹۸۲: ۱۲۷).

تازگی و طراوت لیمو برای حجازی، یادآور شادابی و نشاط دوران کودکی است که آن را هنگام
جوانی، با ورود به شهر از دست داده است.

حجازی در سروده «يا هوایِ علیگ یا محمد» ضمن نجوا با برادرش محمد، ایام سخت کودکی‌اش که با
مشکلات سپری شده است و لحظات جان‌کندن پدرشان را مرور می‌کند:

«فأضرب... بطوفلتنا المظلومة! / بأبينا المحتضر / الأسيب / بالدرب الصاعدين منزلنا / ... إضرب بتشردنا بين الطرق المسدودة...» (همان: ۵۱۹).

(ترجمه: بنواز.../ برای کودکی مظلوممان/ برای پدر پیر دم مرگمان/ برای راه دم منزلمان.../ بنواز برای آوارگیمان در میان راه‌های بسته...)

حجازی در سروده «الرحلة إلى الريف» نیز از ایام کودکی و دوستان آن دوره‌اش این گونه یاد می‌کند: «يا موطني القديم/ نفسي التي أعتقها من سجنها الرحيل / ... تلتمس العمر الذي انقضى هنا/ تلتمس الذي نما من الشجر/ ومن زفاق الضحك والبكاء/ إخوة الطفولة...» (همان: ۴۴۵).

(ترجمه: ای سرزمین قدیم من! / روحم را که از زندان کوچش آزاد کردم / ... / عمری را که اینجا سپری گشته، می‌خواهد / خواستار عمری است که از درخت / و از دوستانی که در شادی و غم [با من] بوده‌اند، رویده / از دوستان دوران کودکی...)

تداعی خاطرات گذشته و ذکر ارزش‌های فراموش شده برای روشنگری افکار عموم، شاخه‌ای از نوستالژی یعنی «نوستالژی کودکی» را در دفتر شعر این دو هنرمند آفریده است. گلچین و حجازی که از اوضاع زمانه خود راضی نیستند، مشتاقانه و با حسرت، آرزوی بازگشت به گذشته را در سر می‌پروراند و در سفرهای رؤیایی خویش، حس دل‌تنگی برای ایام پاک و آزاد کودکی را به تصویر می‌کشند. البته گلچین با یادآوری روزگار گذشته، تصویری شیرین و لذت بخش را برای لحظات سخت و طاقت فرسای کنونی خویش تداعی می‌کند و حال آنکه حجازی، با ورق زدن دفتر خاطرات، دردهای خویش را به تماشا می‌نشیند و با نگاهی حزن‌انگیز از کودکی سخت و فقیرانه خود یاد می‌کند.

۲-۲. عشق

«عشق ورزیدن، ویژگی خاص دنیای انسان‌ها است که از آغاز آفرینش تا کنون، با جلوه‌های رنگارنگ و دل‌نشین خود، رنج حیات را برای انسان تحمل پذیر کرده است. عشق و زیبایی همواره همراه و مکمل با یکدیگر بوده‌اند» (مختاری، ۱۳۷۷: ۶۸)؛ از همین رو، نگاه شاعران رمانتیک را که در جستجوی زیبایی هستند، متوجه خود ساخته است. هر گونه جدایی و فراق از معشوق، حسرت شاعر را به دنبال خود داشته است. گلچین و حجازی نیز به عنوان دو سراینده برجسته رمانتیک، از اندوه جدایی از یار، ناله سر می‌دهند و دردمندانه حسرت عاشقانه خود را ابراز می‌کنند.

اشعار گلچین با احساسات و عواطف نرم و معتدل همراه است و از قضا «موفق‌ترین بخش شعر گلچین گیلانی همین سطح عاطفی آن است. او شاعر تغزلات رمانتیک است. ذهنیت عاشقانه او لطیف و دل‌انگیز است» (زرقانی، ۱۳۸۴: ۳۱۶) و «صداقت و صمیمیت در اشعار او موج می‌زند و عاری از هر گونه پیچیدگی

لفظی و معنوی است» (حسن آبادی و سجادی، ۱۳۹۲: ۳۳).

«از آن گلشن که بویی برده بودم/ برای تو گلی آورده بودم/ به ره پژمرد و اکنون در کفم نیست/ به جز خاری که از گل خورده بودم» (گلچین گیلانی، ۱۳۸۹: ۸۹).

او از معشوق و خاطراتی که با او داشته چنین یاد می‌کند:

«برگ خشکی یافتم در دفتر خود/ از گلی گل چهره‌ای روزی به دستم داده بود/ چند سال پیش؟/ یادم نیست/ اما یاد دارم روز خوبی بود:/ روز خوب کوتاهی،/ چون روزهای خوب دیگر» (همان: ۳۲۱).

او در خیالش به سوی خوشبختی پرواز و به امید دیدن روی معشوق، زندگی می‌کند:

«تهی می‌سازد از خون جوانی/ دلم را یاد مرگ و زندگانی/ ولی یاد و امید دیدن تو/ مرا پر می‌کند از هستی نور» (همان: ۲۴۴)

و در سروده‌ای دیگر، سادگی و زیبایی عشقی که آرزویش را دارد، به تصویر می‌کشد:

«گفتم به خویشتن که چه خوش روزی/ دارند این دو مرغک زرین‌پر/ گر زندگیت، زندگی آن‌هاست/ پاکیزه و عقیف و بهشتی‌فر/ جز سادگی و عشق به دلشان نیست/ بی‌مکر و بامحبت و خوش‌گهر» (همان: ۱۹۳).

عشق گلچین به خداوند و طبیعت رازآمیز او نیز در دفتر شعرش تجلی یافته است؛ او گاه در تلاش برای دیدن آن نور ازلی است، اما تلاشش با شکست مواجه می‌شود:

«برای پرتو جاوید در فریب امید/ همیشه می‌سوزم با ستاره و خورشید/ برای خواندن آن واژه‌های ناپیدا/ همیشه دفتر باز است و چشم ناینیاست/ همیشه در دل من می‌تپد زبان خدا/ همیشه، آری... اما همیشه بی‌معناست» (همان: ۲۹).

شاعر بر آن است که خدا نزدیک است، اما سیاهی و دوری دل‌هایمان، سبب ایجاد پرده‌ای تاریک بین ما و خدا گشته است:

«سیاهی شب دیدار می‌شود کوتاه/ ولی رخ تو نهان است، پرده تاریک/ همیشه آویزان است، شیشه نزدیک/ ز دود آتش دل‌های ماست دور و سیاه/... بنوش باده ز گلبرگ پاک، ای بلبل/ که در سپیده فرومی‌رود سیاهی ما» (همان: ۳۶).

حجازی نیز در سروده‌هایش، عشق به محبوب را تغنی می‌کند و از دوری جانکاه او فریاد سر می‌دهد. عشقی ساده و زیبا، آرزویی است که از اشعار حجازی می‌توان به آن رسید؛ زیرا او از معشوق چیزی جز عشق و دیدن روی او را حتی صبحی چند، نمی‌خواهد:

«أَحَبُّكَ عيني تقول أَحَبُّكَ / وَرَنَةٌ صوتي تقول / صميتي الطَّويل / وَكَلَّ الرِّفاق الذِّين رأوني قالوا... أَحَبُّ! / وَأَنْتِ إلى الآن لا تعلمين!» (۱۹۸۲: ۱۹۰).

(ترجمه: دوستت دارم، نگاهم می‌گوید دوستت دارم/ و طنین صدایم نیز می‌گوید/ و سکوت طولانی‌ام/ و همه دوستانی که مرا دیده‌اند، گفتند... عاشق شده است! ولی تو هنوز نفهمیده‌ای!)

او گاه عاشق دختران شهر می‌شود ولی هر بار شکست در عشق را تجربه می‌کند:

«أبي... / أقول يا أبي عذرا / وقعتُ في هوى بُنيّة هنا / وَأَنْتِ كم حذرتي من نسوة المدن / لكنني رأيتها كأنها أنا / فقيرةٌ، حزينةٌ، مات أبوها يا أبي / وتقرأ الشعر...» (همان: ۲۲۸-۲۲۹)

(ترجمه: پدر... می‌گویم پدر! مرا ببخش/ اینجا، در دام عشق دختری گرفتار شدم/ و تو چقدر مرا از عشق زنان شهر بر حذر داشتی/ ولی من او را دیدم که همچون خود من بود/ فقیر بود و اندوهگین، پدرش را از دست داده بود، ای پدر! / و شعر می‌خواند...)

او در سروده «حُبُّ في الظَّلام» صداقتش در عشق، فراق یار و تنهایی خود در غربت را به تصویر می‌کشد:

«أناجي ضياء المدينة / إذا ما تراقصَ تحت الجسور / أقول له... يا ضياء ارو قلبي فإني أَحَبُّ / أقول له... يا أنيس المراكب والراحلين أَحَبُّ / لماذا يسير الحُبُّ وحيداً؟» (همان، ۱۹۸۲: ۱۹۱-۱۹۲).

(ترجمه: با روشنای شهر نجوا می‌کنم/ آنگاه که زیر پل‌ها می‌رقصد/ به او می‌گویم: ... ای نور برای قلبم بخوان، چرا که من دوست دارم/ به او می‌گویم. ای همشین مرکب‌ها و کوچ‌کنندگان، پاسخ بده/ چرا عاشق تنها می‌رود؟) حجازی در سروده «أغنية إنتظار» انتظار طولانی‌اش برای دیدن معشوق را این‌گونه فریاد می‌زند:

«أنا هنا على الطَّرِيق يا حبيبي أنتظر / وفي فمي إبتسامة، تموت ثم تردهر.» (همان)

(ترجمه: ای معشوق، من اینجا در مسیر راه [تو] منتظرم/ و در دهانم لبخندی است که می‌میرد و شکوفا می‌شود.)

سپس از او می‌خواهد که خود را برای شاعر بنمایاند تا برایش لحظه‌ای شاعرانه بیافریند:

«إقبل إليّ مرّة... / سأقود الشَّموع لك / وأعزف قيثارة لك.» (همان: ۱۹۵-۱۹۶)

(ترجمه: یک‌بار به من روی کن.../ برایت شمع‌ها روشن خواهم کرد/ و گیتار می‌نوازم.)

حجازی در سروده «كان لي قلب» عشق و نیاز خود به معشوق را ترسیم می‌کند و می‌خواهد نزد او بازگردد:

«ملاكي طيري الغائب / تعالي... / تعالي يا طعام العمر / ودفء العمر / تعالي لي» (همان: ۱۱۶).

(ترجمه: پناهگاه من آن پرنده پنهان است/ بیا.../ بیا ای غذا/ و گرمای زندگی/ نزد من بیا.)

شاعر در جای دیگر از تولد بیست سالگی معشوقش سخن می‌گوید و از نبود خود در کنار او افسوس می‌خورد:

«حبيبي... / في مطلع العشرين، غير أمّا /... / حزينة كامرأة في أخريات عمرها / تبكي على مجدها / من الذي غتني لها / في عيد ميلادها ومن بكي؟ / حين رأى الدَّمعة في خدّها» (همان: ۳۲۴).

(ترجمه: معشوق من.../ نزدیک بیست سالگی است، اما او.../ غمگین بسان زنی است که در پایان عمرش/ بر دوران

شکوفایی خود می‌گیرد/ چه کسی برای او آواز می‌خواند/ در روز تولدش و چه کسی برایش می‌گیرد/ آنگاه که اشک را بر گونه‌هایش دید.

در کنار عقل و طبیعت، دل و احساس نیز عالم و ضروریات دیگری دارد. گلچین و حجازی نیز با مضامینی لطیف، احساسات و هیجانات درونی خود نسبت به عشق را ترسیم نموده‌اند. آن‌ها با زبانی ساده در آسمان عشق، به دنبال معشوق خود هستند و پاکی و لطافت عشق و رنج‌های دوری از معشوق را به تصویر می‌کشند. ولی با وجود تمام تلاش و رؤیایپردازی‌هایی که برای دیدن معشوق دارند، حسرت دیدار یار در دلشان باقی می‌ماند. در این میان، عشق الهی در شعر گلچین جایگاه ویژه‌ای دارد که مصداق آن را در شعر حجازی نمی‌بینیم. وی دوری دل‌ها را مانعی می‌داند که بین بندگان و خداوند فاصله انداخته است که با وجود تلاش برای دیدن نور ازلی، با شکست مواجه می‌شود.

۲-۳. امید و ناامیدی

درون‌مایه‌هایی چون «تنهایی»، فقدان بعضی از دوستان و افراد مورد علاقه و رنج و سختی‌های زندگی» دست به دست هم داده تا رگه‌هایی از غم و ناامیدی در اشعار شاعران رمانتیک دیده شود و گاه تجربه‌هایی یأس‌آمیز و نگاه آکنده از ناامیدی در شعر آن‌ها ظهور کند. گلچین و حجازی نیز به سبب حوادث تلخی که در زندگی با آن‌ها مواجه بوده‌اند، همواره در اشعار خود فراز و نشیب‌های زندگی را ترسیم نموده‌اند؛ گاه غم و نومیدی آن‌ها را فرامی‌گیرد و گاه امید به آینده آنان را به ادامه راه تشویق می‌کند.

حزن و اندوه ناشی از لحظات غمناک و ملال‌آور، سبب ظهور پاره‌ای از اشعار اندوهناک شده است. گلچین در زندگی شخصی، فرد موفق نبوده و از همان اوایل، گرفتار همسر «بی‌دانش» و «همدل بی‌دلبر» شده است؛ تا آنجا که در اشعار شاعر «من» او تنها است. همسری که همدل خوبی برای گلچین در هوای سرد غربت نبوده است، غم از دست دادن دوستان نزدیکش و وقایع جانکاه جنگ دوّم، گاه به نارضایتی شاعر از تقدیر و سرنوشتش می‌انجامد.

گاه از فراق یار می‌گوید:

«پنجه‌ای پر زور دارد روزگار/ می‌رباید یار را از دست یار/ رفتی و دیگر نمی‌بینم تو را/ رفتی و دیگر نمی‌گویم چرا/.../ آمدی مانند گل در گلشنم/ رفتی و رفت آن چراغ روشنم» (گلچین گیلانی، ۱۳۸۹: ۲۰۴).

و گاه از تنهایی و اندوهی که بدان مبتلا گشته:

«زیر ابروی سفید کهکشان/ چشم مه پر بود از اشک روان/.../ زیر اندوه بزرگ آسمان/ من چنان تنها،

چنان بی‌خانمان» (همان: ۱۵۶)

و گاه فقدان عزیزان و دوستان، سبب اندوه او است. چنانکه در غم از دست دادن «نیما» چنین می‌سراید:
«مرغی یکی دو بار سرود و پرید و رفت / پوسیده برگ‌های کهن را درید و رفت / رفت و به یادگار از او
یک «فسانه» ماند / ... / رفت آن کس که کوهی کهن را / از گذرگاه گوینده برداشت / سرو پوسیده را
سرنگون کرد / دانه‌ای نو در این سرزمین کاشت» (همان: ۹۲-۹۳).

و در جای دیگر در غم فقدان «صادق هدایت» این گونه می‌سراید:
آهسته پرده‌ها را دستی کنار برد / بر روی پلک، انگشتی چشم را فشرده / اشکی به گونه ریخت، از آنجا به
شیشه خورد / مانند گل، دهان زنی بازگشت و گفت / زیر درخت خشک گل تازه ای شکفت / بیچاره یار
من که گلش را ندید و مُرد. (همان: ۹۳-۹۴)

گاه گریه به سراغ او می‌آید و چاره‌ای برای آن نمی‌یابد:
«از چشم نپرس معنی اشک / از چشمه بپرس و رودخانه! / من می‌گیرم، چه می‌توان کرد؟ / ... / مانند ستارگان
شبگرد / گاهی هم گریه می‌کند مرد / چون نیست همیشه شادمانی / در چشم سیاه زندگانی / مرد می‌گرید،
چه می‌توان کرد؟» (همان: ۱۴۰)

و گاه دچار ناامیدی می‌شود:
«غار تاریک است ... کوهستان بلند / من در آنجا، دست و پای من به بند / در سپهر جان من، خورشید و ماه /
تیره، مانند دو الماس سیاه / خون سرد آرزوی دردناک / می‌چکد از اختران بر روی خاک» (آربری^۱،
۱۳۳۴: ۳۶).

او در شعر «پرسش» از سرنوشتی که برایش رقم خورده، اظهار نارضایتی می‌کند:
«خدا را جویم و از دل بنالم / بپرسم: از بهر چه روی زمینم؟ / ... / به لوح سرنوشتم چه نوشتی؟ / بنده آن را به
بنده تا بینم / ... / اگر گلچینم، آن خار از پی چیست؟ / برای چیست گل گر خارچینم؟» (همان: ۱۱۸-۱۱۹).
البته با چنین اندوه و افسردگی، او هرگز امید خود را از دست نمی‌دهد و در نویدانه‌ترین لحظات زندگی،
امید در دلش موج می‌زند:

«بشنو از من، کودک من / پیش چشم مرد فردا، زندگانی - خواه تیره، خواه روشن - / هست زیبا، هست
زیبا، هست زیبا» (گلچین گیلانی، ۱۳۸۹: ۲۲۱).

«می‌روم، پیش می‌روم... این است / راه من، راه تازه، راه دراز / من نمی‌ترسم از نشیب و فراز / من نمی‌ترسم

از نبرد و شکست / می روم، پیش می روم... هر گام / اختر دیگری است در دل من / به! چه خوب است... می شود روشن / پیش پاهای من، سیاهی شام» (همان: ۲۷).

درد و رنج، مصائب و گرفتاری ها، همواره روح و روان حجازی، این شاعر رمانتیک را آزار داده است و نشانه‌های این دردمندی را می‌توان در لابه‌لای اشعار او مشاهده کرد. بخش وسیعی از حسّ غم و ناامیدی حجازی، در اشعاری که شاعر در وصف شهر سروده، نمودار گشته است؛ این قسمت از اشعار شاعر، بازتاب غم و اندوه شاعر و حسّ شهرگریزی و دغدغه او از کم‌رنگ شدن ارزش هاست. او در قصیده «مقتل صبی» فضایی حزن‌انگیز از مرگ یک کودک در فضای گسترده شهر و مرگ ارزش‌ها و انسانیت را به تصویر می‌کشد:

«الموت في الميدان طنّ / الصّمت حطّ كالكفن / وأقبلت ذبابة خضراء / جاءت من المقابر الرّيفيّة الحزينة / وولوت جناخها على صبيّ مات في المدينة / فما بكت عليه عين» (حجازی، ۱۹۸۲: ۵۱).

(ترجمه: مرگ در میدان طنین‌انداز شد / سکوت همچون کفن فرود آمد / و زنبوری سبز از مقبره‌های محزون روستایی آمد / و شیون کنان بال‌هایش را روی کودکی کشید که در شهر مرد / و چشمی بر او نگریست.)

حجازی در سروده «الرّسالة إلى مدينة مجهولة» از حسّ ملال‌آور و جانکاهی که در شهر دارد، شکوه می‌کند: «وأهلها تحت اللّهب والغبار صامتون / ودائماً على سفر / لو كَلّموك يسألون... / كم تكون ساعتك؟» (همان: ۱۳۳) (ترجمه: و ساکنان شهر در زیر آتش و گردوغبار خموشند / و پیوسته در حال سفر / اگر با تو سخن گویند، می‌پرسند / ساعت تو چند است؟)

او در ابیات بالا، مردمان تب‌دار غبارآلود خاموش را که یک لحظه آرام نمی‌گیرند، ترسیم می‌کند که زندگیشان تنها در تنظیم زمان برای کار کردن، معنا پیدا می‌کند.

یا در قصیده «خمس أغنیات للشّیء المنسي» شهری را تمنا می‌کند که مردمش را آسایش و امنیت و صفا ببخشد:

«نبحث عن مدينة تمنحنا الأمان / تمنحنا الرّغيف والخمرة والوجه الجديد / تمنح الوقت السّعيد / لإبناها الّتي ذوي جمالها وناء بالصّبغة ووجهها المهان» (همان: ۵۶۲).

(ترجمه: شهری را می‌جویم که ما را امنیت بخشد / ما را نان، شراب و چهره‌ای جدید ببخشد / شهری که زمان خوشبختی‌اش را به فرزندش بخشد، فرزندی که زیبایی بخش شهر است و چهره ناخوشایند شهر را از آن کاملاً دور کند.)

یا در قصیده «الرّحلة إبتدأت» امید آمدن منجی نجات‌بخشی را مژده می‌دهد و بدین گونه شاعر سعی در تسکین غم و امید بخشیدن به خود و مردم را دارد:

«من الّذي سيقم للفقراء مملكةً وتبقى ألف عام؟ / ومن الّذي سنعود تحت جناحه لبيوتنا؟ / نحيا ونسعد بالحياة» (همان: ۴۹۷).

(ترجمه: چه کسی برای نیازمندان حکومتی بنا می‌کند؟ و هزار سال باقی می‌ماند؟/ چه کسی است که زیر بال‌هایش به خانه‌هایمان بازگردیم؟/ زندگی کنیم و در زندگی خوشبخت باشیم.)

زمینه‌های زندگی، تفکرات و باورهای دو شاعر، دو قطب متضاد امید و ناامیدی را در اشعار آن‌ها به وجود آورده است. زمانی خود را پیر شده از رنج‌ها می‌یابد و زمانی لبریز از امیدها. این دو شاعر رمانتیک تلاش کرده‌اند تصاویر و تجارب عاطفی خود در دو حوزه غم و امید را در شعرشان نشان دهند؛ و هر چند گاه نوعی افسردگی و یأس در اشعارشان به چشم می‌خورد، اما هیچ‌وقت امید خود را از دست نمی‌دهند. غم از دست دادن دوست و یا حضور در فضایی غبارآلود و به دور از ارزش‌های انسانی از جمله لحظاتی است که شاعر در آن احساس غم و یأس می‌کند و در مقابل، امید به آینده‌ای روشن و منجی نجات‌بخش، نقطه شادی و امید هنرمند است؛ البته غم گلچین، بیشتر فردی است و همواره از یار نامهربان و دوست از دست داده حکایت می‌کند و حال آنکه غم حجازی، اجتماعی است و از جامعه‌ای ناآرام و مردمانی تبار و غبارآلود و اندوهی جانکاه سخن می‌گوید و در نهایت آسایش، آرامش و امنیت را برایشان طلب می‌کند.

۳. نتیجه

۱. همدلی و یگانگی با طبیعت، بازگشت به دوران بدوی و معصومیت کودکی، روستاستایی، نوستالژی و حسرت بر ایام گذشته، رؤیا، ناامیدی، غم و اندوه و عشق و شادی که از مهم‌ترین مشخصات جنبش رمانتیسم است، به فراوانی در آثار این دو شاعر مشاهده می‌شود.

۲. مرور خاطرات گذشته و یاد روستا همواره در ذهن دو هنرمند جاودانه است و فراموش نخواهد شد؛ چنانکه در اشعاری که به وصف عشق و اظهار غم و فراق پرداخته‌اند، کودکی و روستا همواره پس‌زمینه تمام افکار آن‌هاست؛ البته گلچین با یادآوری ایام گذشته، تصویری شیرین و لذت‌بخش را برای لحظات سخت و طاقت‌فرسای کنونی خویش تداعی می‌کند و حال آنکه حجازی با ورق زدن دفتر خاطرات، دردهای خود را به تماشا می‌نشیند و با نگاهی حزن‌انگیز از کودکی سخت و فقیرانه خود یاد می‌کند.

۳. گرایش به عاطفه و احساسات عمیق همراه با نوعی درد و اندوه رمانتیک در بیشتر اشعار دو شاعر مشهود است. عشق و غزل‌سرایی عاشقانه برای معشوقی که جلوه‌گاه زیبایی و جمال است و شاعر همواره به یاد روی او می‌سراید، از تصاویر زیبایی است که اشعار و دو شاعر مشهود است. در این میان، عشق الهی در شعر گلچین گیلانی جایگاه ویژه‌ای دارد که مصداق آن را در شعر حجازی نمی‌بینیم. وی دوری دل‌ها را مانعی می‌داند که بین بندگان و خداوند فاصله انداخته است و با وجود تلاش برای دیدن نور ازلی با شکست مواجه می‌شود.

۴. تنهایی و غربت نمود دیگر رمانتیک در اشعار گلچین و حجازی است. از لابه‌لای اشعار دو شاعر، اندوه و ملال روستازاده‌ای ساده که از طبیعت خاموش و ساکت و افسرده شهر به جان آمده است، احساس می‌شود؛ لذا، می‌توان

گفت: مضامین شعری آن‌ها، آکنده از فریاد غم ناشی از دوری از زادگاه، همنشینی با مردمانی که از پاکی و صمیمیت روستا به دورند و شرایط نابسامان سیاسی و اجتماعی زمانه است. غم گلچین بیشتر فردی است و همواره از یار نامهربان و دوست از دست داده حکایت می‌کند و حال آنکه غم حجازی، غم اجتماعی است و از جامعه‌ای ناآرام و مردمانی تبار و غبارآلود و اندوهی جانکاه سخن می‌گوید و در نهایت آسایش، آرامش و امنیت را برایشان طلب می‌کند.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱). مجدلالدین میرفخرایی (۱۲۸۹-۱۳۵۱) متولد رشت است. وی تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش و تحصیلات متوسطه را در تهران گذراند. در سال ۱۳۱۲، همراه سایر دانشجویان اعزامی به اروپا رفت؛ و پس از چند ماه اقامت در انگلستان، از ادبیات به پزشکی تغییر رشته داد. با آغاز جنگ جهانی دوم و بازگشت اجباری دانشجویان ایرانی، گلچین با وجود سختی‌های زیاد همچنان در لندن ماند و به ایران بازنگشت. پس از جنگ، تحصیلات خود را با جدیت بیشتری پی گرفت و سرانجام در سال (۱۹۴۷) در رشته پزشکی عمومی و تخصص بیماری‌های گرمسیری فارغ‌التحصیل شد. سرانجام در سن شصت و دو سالگی به سبب سرطان خون زندگی را در لندن بدرود گفت (ر.ک: حسن آبادی و سجادی، ۱۳۹۲: ۳۰).

«گلچین گیلانی جزو نخستین موج شاعران متغزل و رمانتیک پیرو نیا در دهه‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۰ به حساب می‌آید» (روزبه، ۱۳۸۳: ۱۹۹). «او سرودن شعر را در ایامی که هنوز دانش آموز بود شروع کرد؛ دوره دبیرستان را به پایان نرسانده بود که دو شعر از او در مجله «فروغ» رشت چاپ شد. در انجمن ادبی ایران به ریاست شیخ‌الرئیس افسر، عضویت داشت. چند قطعه شعر از او در «روزگار نو»، چاپ لندن، منتشر شد که شعر «برگ» از آن جمله بود. ظاهراً پس از سفر به انگلستان، دفتر شعری با عنوان «نهفته» (۱۳۱۲) منتشر ساخت. درون‌مایه‌های این دفتر عاطفی، احساسی و اغلب انسانی است و مضامینی چون مرگ و زندگی، فانی بودن دنیا و لزوم دوری از تعلقات دنیوی را دربر می‌گیرد. در مجموع، بیان عواطف شخصی، احساسات و هیجانات (به صورت مستقیم یا با الهام از طبیعت) و تأثیر از جنگ جهانی دوم در کنار مضامینی مانند مرگ و زندگی از جمله درون‌مایه‌های این اشعار است.

دفتر شعر دیگری با نام «مهر و کین» در تهران منتشر کرد که منظومه‌ای است ضد جنگ و ظاهراً در فاصله سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۲۵ سروده شده است. این منظومه که با تأثیر از جنگ جهانی دوم سروده شده، با زبانی روایت‌گونه، همراه با کله و شکایت به دنبال این نکته است که عشق و مهرورزی انسان‌ها به یکدیگر فراموش شده و کینه‌توزی و خودپرستی جای آن را گرفته است. در این منظومه، گلچین به بازنویسی داستان «آدم و حوا» و «رستم و سهراب» پرداخته است. سال‌ها پس از آن، مجموعه دیگری با عنوان «گلی برای تو» در تهران به چاپ رسید. عشق، امید و ناامیدی، زندگی و مرگ و غم و اندوه از جمله مضامین این دفتر است. با انتشار شعر «باران» او در مجله «سخن» در سال ۱۳۲۳، شهرت یافت. تجربه شاعری گلچین تا قبل از سرودن شعر «باران» هنوز به پختگی نرسیده بود، اما بعد از سرودن باران در زمرة رمانتیک‌ها شناخته شد» (همان) و به تعبیر شفیع کدکنی «صدای دلپذیر رمانتیسیم» (۱۳۸۰: ۵۷) از اشعار گلچین شنیده می‌شد. «پرده‌پندار او، که در سال (۱۳۲۶) در ماهنامه «جهان نو» چاپ شد، نمونه بهترین و زیباترین اشعار گلچین شمرده شده است» (بی‌نام مؤلف، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۲-۵۳).

(۲). عبدالمعطی حجازی، شاعر، ناقد و نویسنده معاصر عرب، در سال ۱۹۳۵ در روستای «تلا» از توابع استان «منوفیه» در مصر

سفلی متولد شد. به گفته خود شاعر، در پنج سالگی در مکتب خانه به فراگیری و حفظ قرآن پرداخت. سپس «برای ادامه تحصیلات، «تلا» را به مقصد «قاهره» ترک کرد و بعد از اتمام تحصیلات متوسطه، به دانشسرای معلّمان راه یافت و در سال ۱۹۵۵ با دریافت مدرک کاردانی از آن مرکز فارغ‌التحصیل شد» (ر.ک: حجازی، ۱۹۶۶: ۵).

«عبدالمعطی حجازی» در زمان تحصیل خود در دانش‌سرای معلّمان، در مناسبت‌های مختلف، قصائد خود را می‌خواند و گاه هم برای شعارهای راهپیمایی‌ها، ابیاتی را به نظم درمی‌آورد. در یکی از این راهپیمایی‌ها که شاعر خود رهبری آن را به عهده داشت، بعد از درگیری با پلیس از قاهره گریخت و به روستایش پناه برد؛ اما این فرار و گریزها نتیجه‌ای نداشت و سرانجام روزهای تلخ زندان را تجربه کرد. آن روزها این فرصت را برای شاعر فراهم آورد که با جمعیت اخوان المسلمین و مارکسیست‌ها آشنا شود. پس از آزادی از زندان، به دلیل پیشینه فعالیت‌های سیاسی از استخدام او در شغل معلمی جلوگیری شد، شاعر ناگزیر در قاهره ریاست بخش ادبی و فنی، مجله «روز الیوسف» را بر عهده گرفت. او در فاصله سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۷۴ مجبور به ترک مصر شد. پس از ترک مصر، سال‌ها در پاریس اقامت گزید و پس از سال‌ها به مصر بازگشت و در روزنامه «الأهرام» به فعالیت‌های مطبوعاتی پرداخت. حجازی در بسیاری از همایش‌های ادبی که در پایتخت کشورهای مختلف برگزار می‌شد، حضور فعال داشت. افزون بر این، عضو کانون روزنامه‌نگاران مصری و انجمن شعر در شورای عالی فرهنگ و عضو سازمان عربی حقوق بشر نیز بوده است (ر.ک: حمود، ۲۰۰۶: ۳-۱۲). این شاعر نوپرداز در سال‌های پرفراز و نشیب زندگی خود، مجموعه‌های شعری ارزشمندی را به نظم آورد که عبارتند از «مدینه بلا قلب»، «اوراس»، «لم یبق إلا الاعتراف»، «مرثیه للعمر الجمیل»، «کائنات مملكة اللیل» و «أشجار الأسمت».

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. آربری، آ. ج. (۱۳۳۴)؛ شعر جدید فارسی، ترجمه فتح‌الله مجتبایی، تهران: امیرکبیر.
۲. ابو حاقه، أحمد (۱۹۷۹)؛ الإلتزام فی الشعر العربی، الطبعة الأولى، بیروت: دار العلم للملایین.
۳. برلین، آیزایا (۱۳۸۵)؛ ریشه‌های رمانتیسم، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: ماهی.
۴. بی‌نام مؤلف (۱۳۷۴)؛ کتاب گیلان، تهران: گروه پژوهشگران ایران.
۵. ترحینی، فایز (۱۹۹۵)؛ الأدب؛ أنواع ومذاهب، الطبعة الأولى، بیروت: دار التخیل.
۶. الحیدة، عبد الحمید (۱۹۸۰)؛ الإلتزامات الجديدة فی الشعر العربی المعاصر، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسة نوفل.
۷. الحاوی، إبراهیم (۱۹۸۴)؛ حركة نقد الحديث والمعاصر فی الشعر العربی، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۸. حجازی، أحمد عبد المعطی (۱۹۸۲)؛ دیوان أحمد عبد المعطی حجازی، الطبعة الثالثة، بیروت: دار العودة.
۹. حمود، حنان محمد موسى (۲۰۰۶)؛ الزمکانیة وبنیة الشعر المعاصر، لاط، الأردن: عالم الكتب الحديثة.
۱۰. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۵)؛ باغ سبز شعر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۱. روزبه، محمدرضا (۱۳۸۳)؛ شرح و تحلیل شعر نو فارسی، چاپ اول، تهران: مرکز.
۱۲. زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۴)؛ چشم‌انداز شعر معاصر ایران، تهران: ثالث.
۱۳. سیدحسینی، رضا (۱۳۷۶)؛ مکتب‌های ادبی، جلد اول، چاپ یازدهم، تهران: نگاه.

۱۴. فهمی، ماهر حسن (۱۹۸۱)؛ الحنین والغریبة فی الشعر المعاصر العربی الحديث، الطبعة الثالثة، بیروت: دار الشروق.
۱۵. گلچین گیلانی (۱۳۸۹)؛ مجموعه اشعار گلچین گیلانی، به کوشش کامیار عابدی، چاپ اول، گیلان: فرهنگ ایلیا.

۱۶. مختاری، حمید (۱۳۷۷)؛ هفتاد سال عاشقانه (تحلیلی از ذهنیت غنایی معاصر)، چاپ اول، تهران: تیراژه.

۱۷. یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۴)؛ نامه اهل خراسان، چاپ اول، تهران: زوار.

۱۸. ----- (۱۳۷۹)؛ چشمه روشن (دیداری با شاعران)، چاپ نهم، تهران: علمی.

ب: مجلات

۱۹. پروینی، خلیل و سجاد اسماعیلی (۱۳۹۰)؛ «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر احمد عبدالمعطی حجازی و نادر نادریور»، کاوش نامه ادبیات تطبیقی، سال سوم، شماره ۱۰، صص ۴۱-۷۰.

۲۰. حجازی، أحمد عبد المعطی (۱۹۶۶)؛ «التجربتي الشعرية»، مجلة الآداب، السنة ۱۴، العدد ۳، صص ۱-۳۰.

۲۱. حسن آبادی، محمود و زهرا سجادی (۱۳۹۲)؛ «گهرهای فراوان بر بام شعر گلچین»، پژوهشنامه ادب غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال یازدهم، شماره ۲۰، صص ۲۹-۴۴.

۲۲. خاکپور، محمد و میرجلیل اکرمی (۱۳۸۹)؛ «رمانتیسیم و مضامین آن در شعر معاصر فارسی»، کاوش نامه ادبیات تطبیقی، سال یازدهم، شماره ۲۱، صص ۲۲۶-۲۴۸.

۲۳. دهقانیان، جواد و سید فضل الله میرقادری (۱۳۹۰)؛ «بررسی تطبیقی غم و شادی در شعر اخوان ثالث و ایلیا ابوماضی»، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال سوم، شماره ۵، صص ۱۴۱-۱۷۱.

۲۴. سه‌یر، رابرت (۱۳۸۳)؛ «رمانتیسیم و تفکر اجتماعی»، ترجمه یوسف اباذری، ارغنون، شماره ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۱۱۹-۱۷۳.

۲۵. عالی عباس آباد، یوسف (۱۳۸۷)؛ «غم غربت در شعر معاصر»، گوهر گویا، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۵۵-۱۷۹.

بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكمة)

كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي، کرمانشاه

السنة السابعة، العدد ٢٧، خريف ١٣٩٤ هـ. ش / ١٤٣٩ هـ. ق / ٢٠١٧ م، صص ١٢١-١٤١

دراسة مقارنة للمشاهد الرومانسية في شعر گلچين گيلاني وعبد المعطي الحجازي^١

مجيد محمدي^٢

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة رازي، کرمانشاه، إيران

روژين نادري^٣

طالبة الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة رازي، کرمانشاه، إيران

الملخص

المدرسة الرومانسية إحدى المدارس الأدبية التي قد دعت الكثير من الشعراء إلى نفسها. التوستالجيا والحسرة على الأيام الماضية، اليأس والحزن ومن أهم مميزات الحركة الرومانسية، مجدالدين ميرفخرابي المشهور بگلچين گيلاني الشاعر الإيراني المعاصر وعبدالمعطي الحجازي الشاعر المصري المعاصر، هما من الشعراء المرموقين اللذين نظرا إلى الحياة نظرة رومانسية وفقا للظروف الشخصية والاجتماعية هاربين من ضغوط الحياة وصعوباتها. استخدام المبادئ الرومانسية من مميزات مشتركة في شعر الشعراء؛ معظم شعرهم مزوج بالحزن الرومانسي والحسرة والحزن الشديد والضجر على ما مضى من الحياة؛ فمن أروع المواضيع والمفاهيم الرومانسية في شعرها الميل إلى المودة، العاطفة العميقة مع الحزن والألم الرومانسي، الحنين إلى الوطن، الرجوع إلى الطفولة والاشتياق إلى لقاء المحبوب من أبرز السمات المشتركة في شعر الشعراء. حاول هذا البحث أن يقوم بمقارنة المميزات الرومانسية في شعر هذين الشعراء راصداً وجوه التشابه والافتراق في ضوء المنهج الوصفي - التحليلي.

الكلمات الدلالية: الأدب المقارن، الرومانسية، الأدب المعاصر، گلچين گيلاني، عبد المعطي الحجازي.

